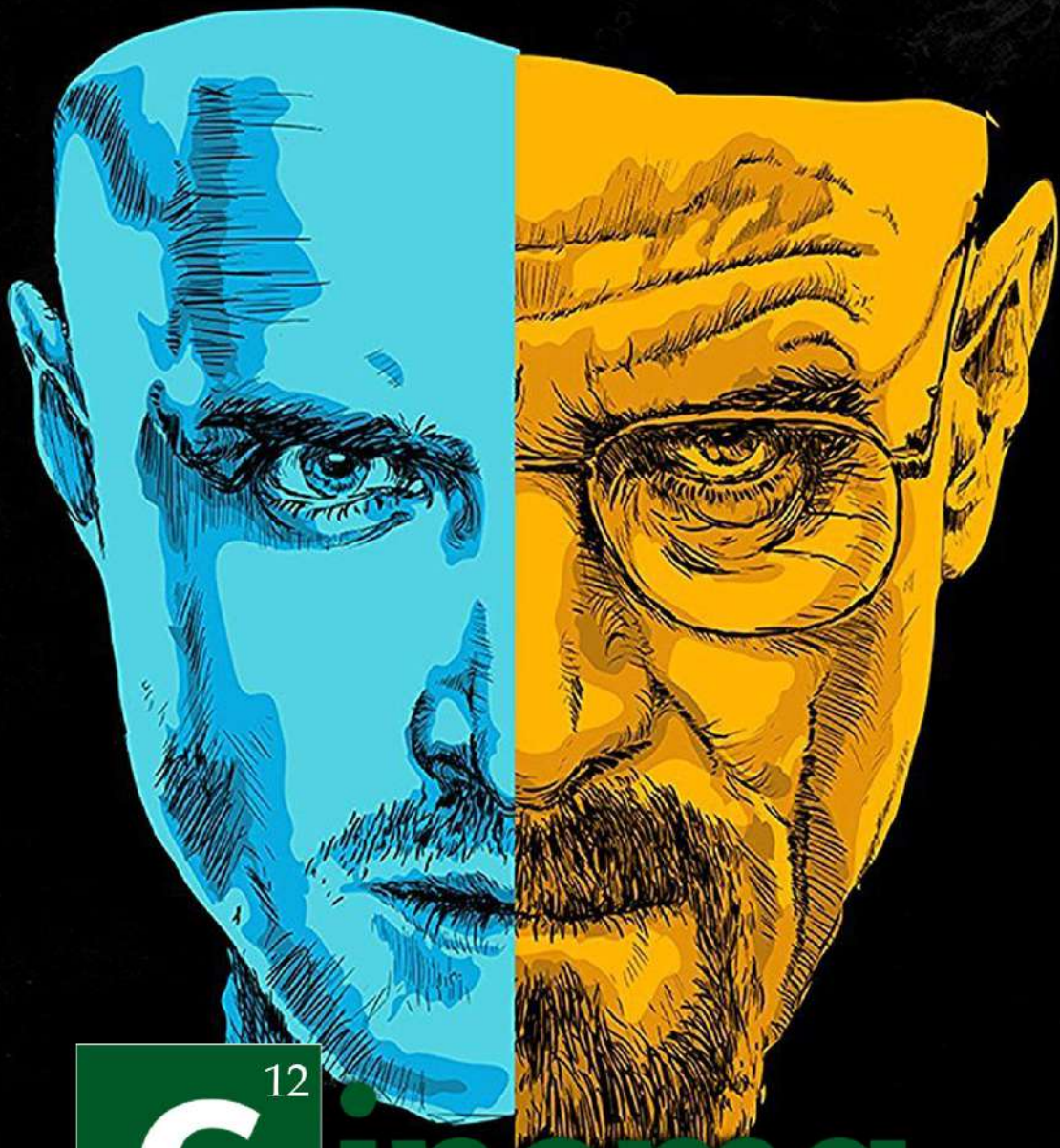


مکتوبات

شماره ۵۲ دوشنبه ۲۵ اسفند ماه سال ۱۳۹۹

نشریه فرهنگی اجتماعی هیأت الزهراء(ع) دانشگاه صنعتی شریف

@AzzahraaMaktubat



¹²
Cinema

¹
Hayat

آشنایی زدایی از جایگاه سینما در روزگار ما

بهنام بالغی



۹۷ نفث ۲ دقیقه

ساعت ۵ عصر

قرارمان ساعت ۱۶:۴۵ ورودی سینما ملت بود و سانس ساعت ۱۷ شروع می‌شد. یکی دو دقیقه زودتر رسیدم. بعد سلام و احوال‌پرسی رفتیم داخل و وارد سالن شدیم.

بلیط هایمان را در ردیف‌های وسط سالن گرفته بودیم. رفتیم و سر جایمان نشستیم. ساعت ۱۶:۵۵ دقیقه بود و چند دقیقه‌ای تا آغاز فیلم باقی مانده بود. یکی از بچه‌ها اشاره کرد که برویم کمی خوراکی بگیریم تا موقع تماشای فیلم سرمان گرم باشد. یکی از بچه‌ها رفت و برای همه نوشیدنی و پفیلا گرفت و آورد. لحظاتی بعد هم فیلم شروع شد. فیلم از کنار یک خیابان شروع شد که نقش اول فیلم، داشت تلفنی حرف می‌زد و پشت تلفن می‌گفت: «الو ... الو ... بردیا (پسرش) نیست، گم شده!»

این روزها اخبار زیادی دور و اطرافمان وجود دارد. از این ویروس منحوس که بگذریم، می‌رسیم به واکنش و جشنواره فجر که گذشت و انتخابات پیش رو ...

راستش را بخواهید این اخبار را که جسته و گریخته کنار ماجراهای جامعه‌مان می‌گذارم، احساس می‌کنم چیزی یا کسی را در زندگیمان گم کرده‌ایم، مثل همان نقش اولی که پسرش را کنار خیابان گم کرده بود. البته که شاید گم‌شده‌ی ما پسرمان نباشد؛ شاید خودمان، شاید هم چیزی در درون خودمان!

اخیرا صحبت‌های هنرمندا را شنیده‌اید؟ نظرتان چیست؟ به نظر شما درست است که فلان هنرمند که هنرش و تخصصش بازی کردن است، بیاید و در مورد مسائل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، پزشکی و ... کشورمان در جایگاه کارشناس نظر بدهد؟ یا فلان ورزشکار یا فلان خواننده یا هر فرد دیگری از جمله خودمان در حوزه‌ای که تخصصی در آن نداریم!

خلاصه که فکر می‌کنم چیزی را در این جهان گم کرده‌ایم و آن شاید جایگاهمان باشد. من اگر تخصصم بازی کردن و سینما است، چه شأنی برای خودم قائل هستم که در مورد فلان مسئله تخصصی حوزه‌های دیگر نظر بدهم و به واسطه شناخته‌شده بودن‌ام، مردم را هم همراه خودم بکنم؟

شاید مدت‌هاست که در پی دیدن روزی هستیم که جایگاه خودمان را بهتر بشناسیم و استاد همه‌چی‌دان قصه‌های دیگران نباشیم! بالأخره با حیات در ترم جدید برگشتیم و ان شاء الله در این شماره نگاهی به مسئله سینما خواهیم داشت. امیدواریم مطالبی که به همت دوستان دانشجویان تدارک دیده شده‌است، برای شما مفید واقع شود.



سید پارسا قزوینی

۹۸ مکانیک ۵ دقیقه

همه چیز از یک تصویر متحرک ۴۰ ثانیه‌ای سیاه سفید و صامت شروع شد. شاید سال ۱۸۹۵ که برادران لومیر با سینماتوگرافشان این فیلم را ساختند، هرگز تصور نمی‌کردند که روزی صنعتی چند صد میلیارد دلاری به نام سینما پدید بیاید. سینما سال‌هاست که در خط مقدم فرهنگ جوامع هست و در آینده نیز خواهد بود. سال‌هاست که بخشی از افکار، اعتقادات، اشک‌ها و لبخندهای مردم شده. بازیگران آن در صف اول شهرتند و کمپانی‌های تبلیغاتی برای آن‌ها صف می‌کشند. سال‌هاست که نظر فلان کارگردان و فلان بازیگر حتی در سیاست هم اثر دارد. در این یادداشت نگاهی می‌اندازیم به این تأثیر؛ و سعی می‌کنیم کلاف سردرگم «رسالت سینما» را کمی بازتر کنیم.

سینما؛ اثرگذار یا اثرپذیر؟

چند وقت پیش داشتم مقاله‌ای درباره کلمه so می‌خواندم که نکته‌ای نظرم را جلب کرد: پس از پخش سریال Friends دوری نرویم. در همین کشور خودمان هم پس از پخش سریال ستایش، بسیاری نام فرزندان خود را ستایش گذاشتند. هنوز اصطلاحات شب‌های برره در جامعه رواج دارد. زمان پخش سریال پایتخت، ترافیک اینترنت کاهش قابل توجهی پیدامی‌کند. تمام این‌ها نمونه‌هایی از نفوذ سینما هستند. چه بخواهیم و چه نخواهیم، باید قبول کنیم سینما بر مردم تأثیرگذار است. هنر امری است که روح جمعی یک جامعه و ملت را پرورش می‌دهد. سینما به عنوان هنر هفتم زیرشاخه‌ای از هنر محسوب می‌شود و به عنوان یک پدیده جمعی می‌تواند نقش بسزایی در انتقال مفاهیم و

آینه جادو

در باب سینما و تاثیر آن بر نگرش و سبک زندگی مردم

سینما است و همان چیزی است که دولت‌های بسیاری مانند آمریکا، ترکیه، ژاپن، چین و ... را به سرمایه‌گذاری در آن ترغیب کرده. در سینما می‌توانید داستان را آن‌گونه که دوست دارید تعریف کنید و نه الزاما آن‌گونه که هست. می‌توانید با یک مینی سریال به نام Chernobyl، تاریخ را به گونه‌ای روایت کنید که دوست دارید و به نفعتان است. در سینما می‌توانید جنبشی به نام انقلاب جنسی را ایجاد کرده و به پیش برانید. هم‌زمان می‌توانید برای پاسخ به پدیده از بین رفتن مفهوم خانواده، سریالی مانند This is us بسازید. یا پس از افزایش مصرف هروئین در آمریکا با سریال محبوب Breaking Bad به آن پاسخ دهید. این ظرفیت عظیم اثرگذاری و اثرپذیری سینما سال‌هاست در دنیا درک شده و برای ترویج فرهنگ استفاده می‌شود، اما گویا مسئولین ما به ترویج فرهنگ ایرانی-اسلامی از طریق سینما میلی ندارند.

سرگرمی، هدف یا وسیله؟

درباره فیلم اصطلاحی به نام «زیر متن» وجود دارد. زیر متن یا همان فضای

زیرپوستی، در میان حرکات، رفتار و الگوهای کنش‌گران فیلم رد و بدل می‌شود؛ و به گونه‌ایست که هر قدر تأکید بر این الگوهای رفتاری و هنجارهای اخلاقی ظریف‌تر و نامحسوس‌تر صورت گیرد، تأثیرگذاری بسیار عمیق‌تری خواهد داشت. تأثیرات انیمیشن‌ها بر کودکان از این جمله‌اند. عبارت معروفی در سینما وجود دارد که: اگر حرفی داری، فریاد زن! سینمای امروز ایران یا حرفی ندارد یا اگر هم حرفی دارد -و دست بر قضا بر دل وزارت ارشاد می‌نشیند و به آن مجوزی می‌دهد-، آن را بلندگو کرده و دائم در گوش مخاطب شعار می‌دهد؛ چه فیلم‌هایی با شعارهای انقلابی و چه فیلم‌هایی که شرط دیدنشان داشتن سیگاری بر لب، موهایی بلند و سبیل نیچه‌ای است. سینما جای شعار نیست. سینما جای فلسفه نیست. سینما جای سرگرمی است. درست است که هدف از ساخت فیلم و سینما سرگرمی نیست اما سینما در نهایت باید تبدیل شود به سرگرمی، وگرنه مخاطب به راحتی عطایش را به لقایش بخشیده و برای یادگیری حرف‌های فلسفی سری به کانت و نیچه می‌زند. بسیاری از برنامه‌ریزهای فرهنگی ما همین مسئله ساده را متوجه نشدند و نتیجه‌اش شده است سریال‌هایی مانند دادستان که در بند بند فیلمنامه‌اش شعار موج می‌زند. اشتباه نشود. شاید کم‌تر مدیومی برای شنیدن انتقادات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مانند سینما وجود داشته باشد اما جذابیت شرط اولیه این انتقادات است؛ همان گونه که شهید آوینی در کتاب آینه جادویش می‌گوید: «جذابیت (در فیلمسازی) «شرط لازم» است، اما «کافی» نیست، جذب تماشاگر نمی‌تواند همه‌ی هدف فیلمسازی باشد. جذابیت اولین شرطی است که اگر وجود نیاید، مفهوم فیلم محقق نمی‌شود.»



فهرست موضوعی حیات ۵۲

پرونده ویژه: سینما

آینه‌ی جادو

صفحه ۱ و ۲

سید پارسا قزوینی با نگاهی ریزبینانه به مبنا و نقش سینما در جهان امروز و میزان اثرگذاری و اثرپذیری آن نسبت به جامعه پرداخته است.

سانسور و مکتوبی

صفحه ۳

مهدی دادگرویر پرداختی نقادانه به مسئله سینمای اسلامی در طول چهل ساله نظام جمهوری اسلامی پس از انقلاب داشته است.

سه‌گانه‌ی دروغ

صفحه ۴

محمد حیدری کمی دقیق و با بررسی جوانب مختلف نگاهی به وضعیت فعلی سینمای ایران و فیلم‌های تولیدی این روزهای سینما داشته است.

استادانه‌ی خان

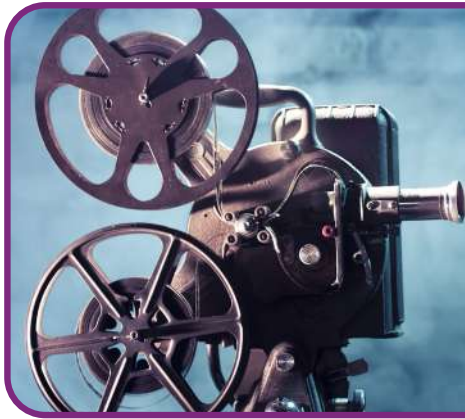
صفحه ۵

حسین شروش با بیانی شیوا و دوست‌داشتنی به یکی از مسائل پربحث این روزهای جامعه پرداخته است؛ سلبریتی‌هایی که در هر حوزه‌ای نظر داده و جهت نظرات مردم را سمت و سو می‌دهند.

هاله‌ی پرده‌شده

صفحه ۶ و ۷

پس از اکران آنلاین مستند دیوانگی که اخیرا انجام شد. بچه‌های حیات به سراغ دوتا از عوامل این مستند که از دانشجویان شریف هم هستند، رفتند. در این صفحات گزارشی از این مصاحبه جذاب را می‌توانید بخوانید.



سانسور معکوس

آشنایی زدایی از سینمای اسلامی

مهدی دادگریور

۹۹ م. شیمی ۶ دقیقه



سینما بر روی مخاطب نیز تأثیر گذاشته و او را نیز به فیلم‌های سطحی بی‌محتوا اما جذاب و لذت‌بخش برای چندساعت قانع کرده است.

پس روند سینمای جهانی روندی تفننی بوده و این باعث شده که مخاطب نیز گمان کند که ذات سینما همین است و صرفاً وسیله‌ای است برای فرار از دنیای بیرون. ولی آیا حقیقت ماجرا همین است؟ ظرفیت سینمای جهان و محتوای آن در همین حد است؟ اینکه سینما در دست کسانی است که حرف تازه‌ای برای بشر ندارند و همان حرف‌های قدیمی را با زاویه‌دیدهای مختلف و روش‌های گوناگون بیان می‌کنند، بدین معنا نیست که سینما فقط برای سرگرمی است. سینما روحی است که صدسال است در کالبد خود زندانی بوده و منتظر فرشته‌ای است که او را از این محدودیت آزاد کند و قدرت حقیقی و باورنکردنی خود را به جهانیان نشان دهد.

اینکه می‌گوییم ذات سینما دینی است، به خاطر این است که فقط دین به معنای حقیقی کلمه می‌تواند حرف تازه‌ای برای جهانیان در جستجوی معنا بزند. فقط دین به معنای حقیقی کلمه است که می‌تواند ابعاد ناشناخته و ظرفیت‌های پنهان این موجود خسته از حرف‌های تکراری را کشف کند و جهانیان را غرق در جذابیت حقیقی ناشناخته خود کند. گویا سینما برای دین ابداع شده و صدسال است که منتظر سینماگری مؤمن و متقی است که مفاهیم عمیق دینی را به جهانیان هدیه دهد. مفاهیمی که فقط یک هنرمندی که خود آن را تجربه کرده می‌تواند به رخ جهانیان بکشد. چون «هنرمند آینه‌ای است که اگر صیقلی نباشد، صورت زیبایی حقیقت را کج و معوج می‌نماید».

یعنی انقلاب اسلامی در طول این چهل سال یک نمونه عالی سینمایی که مدنظر ماست را نتوانسته به جهانیان نشان دهد؟ از حق نگذریم نمونه‌های خوب سینمایی در نشان دادن دین مست‌کننده اسلام و انقلاب تحول‌ساز اسلامی ایران وجود داشته است اما آیا ما با فیلم‌هایمان توانستیم قلب مردم جهان را فتح کنیم؟ چرا؟ چرا ما نتوانستیم به قله‌ی فیلم‌سازی اسلامی برسیم؟

اولاً ما سینماگر علاقه‌مند به انقلاب کم نداریم اما سینماگر انقلابی اگر نگوییم نداریم، کم داریم. به قول شهید آوینی: «روح هنرمند لزوماً در آثارش بروز و ظهور

سینمای کنونی جهان، موجودی که از بیرون دلربا اما از درون بی‌نواست. بنظر می‌آید که سینمای کنونی، سینمایی آزاد و خالی از هر نوع سانسور رسانه‌ای می‌باشد. اما سینمای کنونی مخصوصاً سینمای هالیوود تحت سانسور شدید سینماگران به اصطلاح تجددگرای روشن فکر خود بوده است. تعجب می‌کنم از کسانی که خودشان را روشن فکر می‌دانند در حالی که فکرشان هنوز دنبال موضوعات کم ارزش بی‌محتواست. خودشان را تجددگرا می‌دانند، در حالی که صدسال است محدود به همان سوژه‌های قدیمی کم ارزش‌اند و موضوعات جذاب عمیق را سانسور می‌کنند. پس گویی این سینما در حالی که دلربا جلوه می‌کند، بی‌نواپی بیش نیست. در این بخش توضیح خواهیم داد که ذات دینی سینما چگونه قادر است سینمای کنونی را از این سانسور دریاورد.

اگر فیلم‌های هالیوودی را از ابتدای خلقت این پری جذاب دلربا بررسی کنیم، خواهیم دید اصلاً پیش‌فرض کارگردانان و سینماگران هالیوودی این است فیلمی بسازند تا تماشاگر را برای چندساعتی از دنیای واقعی دور کرده و او را غرق دنیای خیالی خود کنند؛ به همین دلیل سینما را فقط وسیله‌ای برای تفنن و سرگرمی بشر می‌بینند نه چیز دیگر.

من تعجب می‌کنم از کسانی که پیشرفتی در سینمای هالیوود می‌بینند؛ اگر پیشرفتی نیز باشد، پیشرفت در تعالی و کمال انسان نیست؛ پیشرفت در بیشتر غرق کردن مخاطب در فیلم و بیشتر دور کردن او از دنیای واقعی است. پیشرفت در فن (تکنیک) است نه محتوا. البته بگویم شاید استثناهایی باشد اما کلیت سینمای کنونی جهان این گونه است. سینما در طول تاریخ خود ذاتاً مخاطب را آن‌چنان تغییر داده که مخاطب برای فیلمی که بیشتر او را از دنیای واقعی دور می‌کند، بیشتر پول می‌دهد. مخاطب بارها و بارها پول می‌دهد که همان تجربیات به اصطلاح عاشقانه، پایان خوش خیالی و زندگی‌ای که آخرش بدون درد و رنج است را ببیند. مخاطب از همان آغاز به قصد تفنن و با نیت استغراق در لذت‌های کودکانه به سینما می‌آید، چون روند صدساله‌ی

می‌یابد و با هیچ حیل‌ای نیز نمی‌توان مانع از این ظهور شد. کار هنری، و بالأخص فیلم، باطن صاحب خویش را لو می‌دهد و او را رسوا می‌کند» پس کارگردانی که می‌خواهد روح دین و انقلاب را نمایش دهد، خود اول باید با تمام وجود دین و انقلاب را حس کرده و به ابعاد مختلف آن اشراف روحی و علمی داشته باشد. اینکه کارگردانی صرفاً علاقه به ساخت فیلم دینی داشته باشد، خود خطر بزرگی است که ممکن است نتیجه عکس بدهد. چون فرضاً آن کسی که تجربه‌ی نمازی همچون نماز آقای بهجت را نداشته بعد می‌خواهد درباره نماز فیلم بسازد، قطعاً نمی‌تواند آن‌طور که باید و شاید آن نماز عالی را نمایش دهد، چون تصویری از آن ندارد. پس به جای علاقه‌مند کردن مردم به نماز، تصور غلطی در بین مردم ایجاد می‌کند.

ثانیاً نگاه ما به ساختن فیلم دینی از اساس غلط است. فکر می‌کنیم فیلم دینی ساختن یعنی فیلمی که دو مشخصه دارد: «۱- برای مخاطبان دینی و مذهبی ساخته شود ۲- حتماً در آن بارگاه و مسجد و فضای جبهه و جنگ ... نمایش داده شود». خب مگر دین اسلام جهانی نیست و پیغمبر «رحمه للعالمین» نیست؟ پس چرا فیلم‌های دینی ما باید مختص یک کشور و یک مذهب باشد؟ چرا نگاه کوچک حداقلی داریم؟ آن زمانی که خواستیم برای مردم اروپا و آمریکایی‌ها ساختار شکن و جدا از این فضای موجود سینمای آن‌ها بسازیم، آن زمان است که تازه فیلم‌سازی ما آغاز شده. پس تا نگاه ما جهانی نشود نمی‌توانیم فیلم دینی بسازیم چون اصولاً دین ذاتی جهانی دارد.

ایده جذاب فیلم «ترومن شو» را ببینید؛ نه حرفی از دین است نه خدا و پیغمبر، ولی حقیقتی کاملاً دینی بیان می‌کند که گویا ما در استادیومی هستیم که همه آدم‌ها دارند برای ما نقش بازی می‌کنند و همه چیز از پیش طراحی شده. این ترومن شو چقدر زیباست آن زمانی که این موضوع را حس می‌کند، سعی در پیدا کردن حقیقت می‌کند و در انتها میل به کمال‌گرایی و آزادی مطلق او را به خارج از این استادیوم که مثل دنیاست می‌کشاند، این دقیقاً همان آیه شریفه قرآن است که می‌فرماید: «خلق الموت و الحیاه لیلوکم ایکم احسن» و همان میل مؤمن به آزاد شدن از این دنیاست. پس ببینید یک کارگردان هالیوودی بدون اینکه از مفاهیم دینی استفاده کند کاملاً یک مفهوم دینی را به خوبی به نمایش می‌گذارد. پس نگاه ما به ساخت فیلم‌های دینی این گونه باید شود، در این صورت سینمای اسلامی رشد خواهد کرد، چون دیگر کسی به‌جز ما حرف تازه‌ای برای بشر ندارد.

ای عزیزی که شاید به ذهنت خطور کند حرف من شعاری بیش نیست، به تو حق می‌دهم؛ این حرف زمانی تحقق پیدا می‌کند که سینماگرانی اهل ذوق و فن، مستی حیات طیبه را از اعماق جان حس کرده و پا به عرصه ساخت فیلم‌های جهانی بگذارند. پس بگذارید که امید ما به آینده‌ی سینمای ایران جز به همین‌ها نباشد.

سه کلمه دروغ!

بررسی وضعیت فعلی سینمای ملی ایران

محمد حیدری

۶ دقیقه

۹۷ کامپیوتر



حاضر نیست حضانت آن را بر عهده بگیرد. سینما از اساس یک رسانه استراتژیک است و زمانی محترم است که برای پیشبرد اهداف و آرمان‌های یک ملت به میدان بیاید. در سینمای ما سهم قاچاقچی‌ها، معتادها، طلاق گرفته‌ها و ... محفوظ است و عموم فیلم‌ها برگرفته از یک ماجرای نادر و عجیب است که در نیمه‌ی شمالی پایتخت ضبط شده است، اما هیچ‌کس حاضر نیست نگاهی مسئله‌محور و دغدغه‌مند به جامعه‌اش بیندازد و فیلمی برخاسته از نیازهای واقعی جامعه بسازد. شایان ذکر است که این سینمای بی‌تفاوت و منفعل در برهه‌ی پراکندگی از تاریخ شکل گرفته است که بیش از هر دوران دیگری به قدرت راهبردی و اثربخش آن نیاز است.

۳. سینمای نفتی

سینما یک صنعت است و صنعت نفتی اصولاً محکوم به شکست است! هر فیلم و یا اثر هنری خودش باید روی پای خودش بایستد، به زبان دیگر فیلم خودش باید خودش را بفروشد. کارگردان و یا تهیه‌کننده‌ای که قبل از به روی پرده رفتن فیلم، به سود خود رسیده است و هرگز نگرانی گیشه را نداشته است، چرا باید خود را ملزم به تولید یک فیلم باکیفیت بداند؟ یکی از عمده مشکلات آثار بی‌کیفیت صداوسیما سفارشی بودن آن‌هاست. کارگردانی که هنگام فیلم‌برداری، فارغ از عیار فیلم در حال تولید، حقوق دریافت می‌کند، چرا باید زاویه دوربینش را طوری باظرافت تنظیم کند که احساس دقیق‌تری به بیننده القا شود؟ بر کسی پوشیده نیست که جامعه ما به همراه تمام ارزش‌های اخلاقی خود، مورد تهاجم رسانه‌ای دشمن قرار گرفته است و پشتیبانی و حمایت مالی از هنرمندان همسو با این ارزش‌ها امری عاقلانه و ضروری است؛ اما آنچه عمیقاً نگران‌کننده و تأسف‌برانگیز است، عدم توجه مدیران مربوطه به اهمیت استقلال مالی سینما از دولت است، به‌طوری‌که با گذشت بیش از ۴۰ سال از انقلاب، سینمای ما نه تنها مستقل‌تر نشده است، بلکه روزبه‌روز وابسته‌تر هم می‌شود!

در آخر، بد نیست اشاره‌ای کوتاه به علت نامگذاری این نوشته داشته باشم؛ باتوجه به موارد بالا، بیشتر آثار سینمایی که ما از آن به‌عنوان «سینمای ملی ایران» یاد می‌کنیم، نه در رده‌ی سینمای «ملی» می‌گنجد و نه هیچ ربطی به کشور «ایران» دارد و نه اصلاً «سینما» ست!

و بی‌ارزش است که خام تحویل مخاطب داده شده است و به‌هیچ‌وجه ارزش سینمایی ندارد و مصادیق آن شعارزدگی و دیالوگ پردازی‌های بیمارگونه است. در سینمای ایران بسیار دیده می‌شود که کارگردان‌ها می‌خواهند با زبان سینما از یک مفهوم عمیق و فلسفی پرده‌برداری کنند درحالی‌که فرم آن‌ها بسیار ناتوان‌تر از آن است که بتواند بار سنگین محتوا را بر دوش بکشد و عملاً زیر بار آن له می‌شود؛ در نهایت یک فیلم «محتوازده» به عمل می‌آید که حرف‌های بزرگ‌تر از دهان خودش می‌زند! به عقیده بنده فیلم‌هایی نظیر «مصلحت» و «جدایی نادر از سیمین» و سریال «دادستان» مصداق‌های بارزی برای این ماجرا هستند.

۲. سینمای بی‌مسئله و بدون هویت

تقریباً چند روزی از شروع ترم می‌گذشت که یک ساعت از وقت بی‌زبان خود را صرف دیدن فیلم «ایتالیا ایتالیا» کردم که جزو فیلم‌های تحسین‌شده در جشنواره سی و هشتم فیلم فجر است. این فیلم که ابداً فیلم خوبی نیست در مورد زندگی رمانتیک یک زوج جوانی ایرانی ساکن در تهران است که رویای زندگی در ایتالیا را در سر می‌پروراند. در تمام پلان‌های فیلم اشارات دقیقی به سبک زندگی ایتالیایی می‌شود و مورد تحسین قرار می‌گیرد. فیلم به حدی در فضای ایتالیایی غرق شده است که حتی یک قورمه‌سبزی هم در آن یافت نمی‌شود! تنها نشانی که از هویت ملی این فیلم می‌توان یافت، زبان فارسی شخصیت‌هاست. سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که این فیلم‌ها چه نشان و هویتی از کشور ما دارند؟ مربوط به کدام زمان‌اند؟ به عقیده بنده سینمای ایران مثل یک کودک یتیم و سرگردان است که هیچ‌کسی

نزدیک به چهل دوره از برگزاری جشنواره ملی فیلم فجر می‌گذرد و سینمای ملی ایران توانسته با عبور از دوره «فیلمفارسی»، خود را در قامت یکی از بهترین جشنواره‌های معتبر جهانی بیابد. کارخانه فیلم‌سازی ایران با تولید بیش از صد فیلم در سال، توانسته در جمع بزرگ‌ترین تولیدکننده‌های جهان قرار بگیرد؛ حال سؤال اینجاست که آیا کیفیت آثار تولید شده نیز به همان مقدار پیشرفت کرده است یا فقط خط تولید را توسعه داده‌ایم؟ این کارخانه به مرحله سودرسانی رسیده است یا هنوز هم آلوده به نفت است؟ در این متن سعی کرده‌ام بر خلاف آنچه که امروزه تحت عنوان «نقد فیلم» معروف است، به «نقد سینما» بپردازم و جریان کلی سینمای ایران را نقد کنم. به همین منظور، سه مورد را به اختصار بررسی می‌کنم:

۱. کارگردان‌هایی که بزرگتر از دهانشان حرف می‌زنند!

سینما یک «مدیوم دل» است، نه «مدیوم سر»! سینما یک «هنر» است و هنر در قلمرو «حس» است؛ آنچه حس را به شما منتقل می‌کند «فرم» است، نه «محتوا». تقابل «فرم» و «محتوا» همیشه موردتوجه هنردوست‌ها و منتقدین بوده است و آنچه بیشتر اهالی سینما بر سر آن اشتراک نظر دارند، اولویت فرم بر محتوا است! محتوا تنها زمانی معنا دارد که فرم توان بیان آن را داشته باشد. محتوا زمانی ارزش می‌یابد که فرم بتواند آن را به صلابه بکشد و از آن خود کند، در غیر این صورت محتوا یک عنصر خشک



استاد همه چی دان!

بررسی مسئله سلبریتی‌ها و جایگاه آنان نزد مردم

حسین سروش

۶ دقیقه

۹۸ نفث



سرمشق بگیریم. اما بعضی زیباسازی‌ها که اغلب دروغین نیز هستند، باعث می‌شود جای این گونه الگوها دست‌خوش تغییراتی شود.

یک نفر می‌گفت: «برای شناخت خود واقعی آدم‌ها، باید به خلوتشان ورود کنی. هیچ کس حاضر نیست در خلوت خودش از نقاب استفاده کند.» حال این پرسش به وجود می‌آید که ما چگونه به راحتی حاضر می‌شویم افسار زندگی خود را به دست کسانی دهیم که تنها آن وجه از زندگی‌شان که مایل به نشان‌دادنش هستند را می‌بینیم؟ یک پست در اینستاگرام؟ ماشین مدل بالا؟ بازی کردن در فیلم فلان کارگردان سینمایی؟ یا جملات قصار و زیبایی که هر شب استوری‌اش را در فضای مجازی می‌بینیم؟ کدام یک از این‌ها و صدها عامل پوچ دیگر باعث می‌شود که مسیر زندگی‌مان را بسازیم و گاهی به نتیجه‌ای بهتر از یک بی‌راهه برسیم؟ و همه‌ی این‌ها در حالی است که هیچ کدامان از پشت پرده‌ی موجود آگاهی‌ای نداریم.

ما هم مانند دیگر افراد نیازمند الگوهایی هستیم که بتوانیم راه درست و غلط زندگی را از هم به درستی تشخیص دهیم. تنها نکته‌ی ماجرا معرفی و چگونه معرفی کردن این گونه افراد است. در زمانه‌ای که حتی خواننده‌اش (آوازه‌خوان) با عواملی مشخصا جذاب و فریبنده خود را بر سر زبان‌ها می‌اندازد و هدف مورد نظرش را اجرایی می‌کند، ما چه کار کرده‌ایم؟ اگر تاختن به این و آن دردی را دوا می‌کرد، مطمئنا وضع این‌چنین نبود. شاید اگر همین زمان را برای معرفی الگوهای درست صرف می‌کردیم، صفحه‌ی روزگار چیز دیگری برای خواندن داشت. و مطمئنا این زندگی نیازمند راهنمایی درست‌کار است. همان طور که حافظ می‌فرماید:

«من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم»

فوتبال در این باره چه اهمیتی می‌تواند داشته باشد. این که آدم‌های مشهور در این باره چه می‌گویند مهم نیست. خیلی‌ها که مثل من هیچ دانشی درباره مسئله ندارند، دارند درباره این موضوع صحبت می‌کنند ... کسانی که در این باره دانش دارند باید به مردم بگویند که چه کار باید بکنند نه مریبان فوتبال.» کلوپ در ادامه صحبت‌هایش گفت: «من نه از سیاست سر در می‌آورم و نه از ویروس کرونا. چرا من؟ من کلاه بیس‌بال سرم می‌گذارم. من هم مثل همه نگران هستم. من هم در این سیاره زندگی می‌کنم و می‌خواهم در ایمنی و سلامت زندگی کنم. برای همه آرزوی سلامتی دارم ولی نظر من درباره ویروس کرونا اهمیتی ندارد.»

این که آیا تمامی سلبریتی‌های جوامع این چنینی، درست مانند کلوپ فکر می‌کنند یا نه را کنار می‌گذاریم. سوالی جالب‌تری که این جا پیش می‌آید چیز دیگری است: «آیا در بین سلبریتی‌های ما هم این چنین افراد وجود دارند؟!» آن هم در جامعه‌ای که می‌توانی با یک توپیت یا پست اینستاگرامی، شهرت را بیش از پیش کنی و یا شهرت از دست رفته‌ات را برگردانی!

موضوع سلبریتی تنها مربوط به حال نیست. در سالیان و حتی قرون گذشته نیز پدیده‌ی سلبریتی وجود داشته و مطمئنا در آینده نیز عضوی جدانشدنی از زندگی مردم عادی است. این‌سینا، افلاطون، مولانا، پروین اعتصامی، شهید مطهری و امثالهم دقیقا از جنس سلبریتی‌هایی هستند که نه تنها مردم زمان خود، بلکه ما و آیندگان نیز می‌توانیم از زندگی و کلام آن‌ها

زندگی انسان‌ها پر از تصمیم‌گیری‌های کوچک و بزرگ است. نمونه‌ی ساده‌اش درست در مقابل شما قرار دارد. نوشتن همین متن، برگرفته از تصمیم قبلی بوده؛ و در کنار آن، خواندنش توسط شما هم از این قاعده مستثنی نیست. یک موضوع کاملا بدیهی. اما چه می‌شود که این تصمیمات رشد و نمو پیدا می‌کنند و در آخر به نتیجه‌ای خاص می‌رسد؟ یکی از گزینه‌های ما تأثیرپذیری از دیگر افراد است که باز هم نتیجه‌اش به تصمیم و نظر خودمان برمی‌گردد. درست مثل زمانی که در یک مکان، پیر مراد جمع و شوهرعمه‌ی گرامیتان با هم حضور داشته‌باشند. حال چه می‌شود که همان شوهرعمه‌ی از همه جا بی‌خبرتان در نقش همان پیر دانا ظاهر می‌شود و نظرات شخصی‌اش را در ذهن شما حک می‌کند؟ سلبریتی‌های امروزه جامعه، درست مانند شوهرعمه‌ی داستان ما هستند. افرادی که با هنر و حرفه‌ی خود، جایی در میان قلب مردم پیدا می‌کنند و از آن پس هر سخنی که از لبان لیلی برآید، مجنون خودش را تابع اوامر او می‌داند. دیگر این که پشت این حرف چه منطقی وجود دارد و بر چه اساسی بیان شده هیچ اهمیتی ندارد. و همین می‌شود که این افراد، خود را محق در اظهار نظر در هر مطلبی می‌بینند و نسخه‌ای همگانی برای یک ملت می‌پیچند. در جامعه‌ی ما دیگر فرقی نمی‌کند بازیگر باشی یا موسیقی‌دان، مجری تلویزیون باشی یا ورزش‌کار. شما به راحتی می‌توانید بدون هیچ تخصصی در دیگر زمینه‌ها حرف بزنید و مقبولیت هم کسب کنید. درست مانند سلبریتی که تا دیروز در تصوراتش، از سانترفیوژ به عنوان نوعی از سانترهای خسرو حیدری از جناحین یاد می‌کرد و امروز حرف از سیاست و مقدار غنی‌سازی می‌زند.

موضوع تأثیر سلبریتی در جامعه‌ی ما زمانی جالب‌تر می‌شود که با مصاحبه‌ای از یورگن کلوپ، سرمربی آلمانی تیم فوتبال لیورپول، مواجه می‌شویم. به گزارش یکی از سایت‌های ورزشی وقتی خبرنگاران با اشاره به تعویق چند بازی سری آ در ایتالیا به دلیل ویروس کرونا از کلوپ خواستند بگویند که نظرش در این باره چیست و آیا نگران کرونا هست یا نه، سرمربی لیورپول در پاسخ گفت: «وقتی پای مسأله‌ای تا این حد جدی در میان است، نظر یک مربی



دلا دیوانه شو!

پس از اکران آنلاین مستند دیوانگی تصمیم گرفتیم با عوامل آن که از دانشجویان شریف هم هستند، گفت و گویی داشته باشیم تا کمی بیشتر از رمز و راز کار آن‌ها باخبر شویم. به همین سبب سراغ صدرا علی‌بک و سید آرمین حقیقت از عوامل مستند دیوانگی رفتیم. در ادامه گفت و گوی تیم حیات با عوامل این مستند را می‌بینید.

حیات ایده دیوانگی از کجا آمد؟

صدرا علی‌بک: وقتی دبیرستانی بودیم این گروه چند نفره‌ی ما شکل گرفت و در دبیرستان ساخت مستند مرثیه‌ای برای رؤیا را شروع کردیم؛ خدا را شکر نتیجه هم داد. وقتی وارد دانشگاه شدیم، ترم دو بودیم که تصمیم به ساخت مستندی با محوریت دانشگاه، رشته و هدف گرفتیم؛ ایده‌ی آن را از همان زمان دبیرستان داشتیم و با ورود به شریف تقویت شد و تصمیم به ساخت دیوانگی گرفتیم.

حیات مرثیه‌ای برای رؤیا و بعد هم دیوانگی، برای مستندهای خود سیری در ذهن دارید یا نه، اگر به مسئله‌ی خوبی برخورد کنید به آن می‌پردازید؟

صدرا علی‌بک: معلمی در دبیرستان داشتیم که می‌گفت اگر یک سری اعداد را به صورت تصادفی بنویسی، فرمولی به دست خواهد آمد که جمله‌ی عمومی این اعداد باشد؛ اگر بخواهیم سیر دریاوریم احتمالاً بشود بین مرثیه و دیوانگی سیر درآورد ولی شخصاً حس می‌کنم مرثیه محصول مسئله و آن اتفاقاتی بود که در دبیرستان ما اتفاق افتاده بود؛ مرثیه پاسخی بود به آن اتفاق. دیوانگی هم از همین جنس است؛ دیوانگی پاسخی است به آن نیازی که وجود داشت و پاسخی که نبود؛ برای همین نمی‌توانم الان بگویم که مستندسازی‌های ما ادامه دارد.

سید آرمین حقیقت: این سؤال باید از مستندسازی پرسیده شود که کاملاً جهان‌بینی‌اش شکل گرفته و بعد با توجه به آن چارچوب ذهنی تصمیم به ساخت مستند می‌گیرد و برای مستندهای خود سیر مشخصی هم ترسیم می‌کند با این هدف که در نهایت فلان اثر را بر جامعه بگذارم. برای ما به‌شخصه این‌گونه نبوده، دوتا دغدغه داشتیم که خدا را شکر توانستیم به شکل خوبی به آن‌ها پردازیم؛

کند؛ مثلاً زمان مرثیه یک جوی درباره‌ی مدارس سمپاد به راه افتاد و باعث شد آدم‌ها درباره‌ی مسئله‌ای که در حال وقوع بود بایستند و جلوی آن را بگیرند و این جریان بعد از مستند است که باعث می‌شود اثرگذاری آن هم پایدار باشد، هم عمیق و راهگشایلی مقداری به زمان نیاز دارد. قبول داریم که یک مسئله با صرف یک مستند، اتفاق خاصی برایش نمی‌افتد ولی برای حل یک مشکل در کشور باید اقدامات زیادی رخ بدهد که یکی از آن‌ها می‌تواند مستندسازی و راه انداختن جریان باشد، بعد سعی کنی در لایه قانون‌گذاری تأثیرگذاری کنی و یک گفتمان مسئله‌محوری ایجاد شود؛ لازم است افراد بیایند و راجع به موضوع صحبت کنند و راه‌حل‌های بیشتری ارائه شود و زوایای پنهان بیشتری هم آشکار شود. من هم موافقم که با یک مستند نمی‌توان کار بزرگی کرد ولی اگر بعد از آن بیشتر صحبت کنیم و از جریان ایجادشده استفاده کنیم، می‌توان انتظار اتفاقات بهتری را داشت. برای مثال ما در نظر داریم از آدم‌هایی که به سمت حل مسائل کشور رفته‌اند استفاده کنیم که بیایند و تجربیاتشان را انتقال بدهند و این باعث می‌شود که آدم‌ها مسیرهای مختلف را ببینند و بتوانند مقایسه کنند که برای این کار به کمک تشکل‌های دانشگاه نیاز داریم.

صدرا علی‌بک: کلاً در بحث اثرگذاری من معتقدم رسانه (ساخت یک مستند یا کلیپ یا ...) به شدت اثرگذاری محدودی می‌تواند داشته باشد؛ من این‌گونه تعبیر می‌کنم. مستند نهایت کاری که می‌تواند انجام بدهد این است که جرعه ایجاد کند، مثل کبریتی که یک لحظه روشن می‌شود؛ حال ممکن است کسی باشد که خودش انبار باروت باشد و با این جرعه، آتش درونش به پا شود ولی آن آتش به پا شده ناشی از مستند نیست، یعنی مستند نهایتاً بتواند یک سؤال برای افراد ایجاد کند و اگر مخاطب خودش

استقبال خوبی هم از آن‌ها شد و به‌شخصه دارم تلاش می‌کنم که بفهمم می‌خواهم چه کار کنم؛ شاید گزینه بعدی یک مستند باشد یا نباشد، این را خودم هم هنوز دقیق نمی‌دانم. صدرا علی‌بک: سوژه و تولید مستند دیوانگی تا حد خوبی برای خودمان هم یک اتفاق بود. خیلی رشد کردیم در حین ساخت این مستند و با مسائل جدیدتر و جدی‌تر آشنا شدیم و به‌نظم خیلی درست نیست که بگوییم چون تابه‌حال دوتا مستند ساخته‌ایم باید مستندساز شویم، نه دنبال مسئله می‌گردیم و ابزاری که برای حل آن مسئله نیاز هست را بکار می‌گیریم که می‌تواند مستند باشد یا نباشد.

حیات به نظر شما یک فیلم یا یک مستند چقدر می‌تواند روی یک جامعه تأثیرگذار باشد؟ فکر نمی‌کنید که اثر فیلم یا مستند اثر کوتاه‌مدتی است و نمی‌تواند اثر عمیق و راهگشایی داشته باشد؟

سید آرمین حقیقت: نمی‌توان انتظار داشت که یک مستند بیاید و یک حوزه را متحول کند ولی می‌تواند نقطه شروع خوبی باشد، جرعه خوبی باشد برای اینکه بعدش اتفاقاتی رقم بخورد و یک جریانی راه بیفتد که به حل مشکل کمک



آدم دغدغه‌مند و اهل دلی باشد ادامه‌اش را خودش خواهد رفت. همچنین مستند می‌تواند بهانه‌ی خوبی برای گفتگو و حرف زدن باشد، یعنی ما یک سنگی داخل این دریاچه را که می‌اندازیم و بعدش بهانه‌ای می‌شود که بیاییم و درباره‌اش حرف بزنیم.

حیات یک مستند یا یک فیلم چه زمانی می‌تواند جریان ایجاد کند و گفت‌وگو ساز شود؟

صدرا علی بک: من خیلی تخصص زیادی درباره‌ی سینما ندارم ولی به نظر زمانی که اثر می‌تواند جریان ساز باشد که از دل یک مسئله واقعی بیرون آمده باشد؛ یک مثال هم شاید همین کلیپی باشد که این چندروزه از خواننده‌ای منتشر شده است که توانست یک جریان به راه بیندازد؛ باوجوداینکه خودش هیچ محتوایی ندارد اما روی مسئله‌ی مهمی دست گذاشته است و خانواده‌ها و تربیت فرزندان را به چالش کشیده است. مشکلی که خیلی از آثار ما را در برمی‌گیرد این است که مسئله ندارند و دنبال زدن حرف خاصی نیستند.

حیات به نظر شما فضای عمومی شریف چگونه است؟ دانشجویان شریف را دغدغه‌مند می‌بینید؟

سید آرمین حقیقت: این جریان در شریف هست و قبل از ما هم بوده؛ مثلاً جمعی از ورودیان ۸۵ دانشگاه به سمت رسانه رفتند و ماحصلش شد سفیر فیلم، اطلس و... خیلی از این افراد را هم در مستندمان معرفی کردیم ولی این جریان،

جریان غالب نیست و جریان اصلی دانشگاه همان درس خواندن صرف و اپلای کردن است. صدرا علی بک: به نظر من این فضا در دانشگاه شریف خیلی بیشتر از دیگر دانشگاه‌هاست، یعنی دانشجویان شریفی به دلیل فضای فکری‌ای که دارند و محیط‌های مختلفی که در دانشگاه وجود دارد، بیشتر نسبت به این‌گونه مسائل دغدغه دارند و واکنش نشان می‌دهند و طبیعی هم هست چون از خود بیشتر می‌پرسند که فایده‌ی این همه درس خواندن و تلاش کردن چیست؟ و اگر شرایط اقتصادی و کاری جامعه خراب شود این سؤالات بیشتر هم می‌شود اما به دلیل فشار درسی که روی آن‌ها هست، جرئت نمی‌کنند خیلی عمیق وارد مسائل شوند چون اگر بخواهی از مسیر اصلی درس کمی منحرف شوی باید هزینه زیادی پردازی که حداقل آن کم شدن معدل و نمره‌هاست و داخل دانشگاه شریف این هزینه زیاد است و آدم با دل و جرئت می‌طلبد، یعنی دانشجویان دوست دارند کارهای مختلف انجام دهند اما از هزینه‌ی آن می‌ترسند؛ هرچند که من کم شدن نمره را یک هزینه واقعی نمی‌بینم

حیات با جمله‌ی علاقه در کنار درس چقدر موافقت می‌کند؟

صدرا علی بک: با نمراتم معلوم است که جمله‌ی درست‌تری است (خنده). سید آرمین حقیقت: این یک طیف است دیگر، یعنی هرچه بیشتر به علاقه‌ات پردازی، بیشتر در نمره شبیه من می‌شوی (خنده). می‌شود جفتشان را داشت اما باید هزینه‌اش را هم ببینی.

صدرا علی بک: بستگی دارد که علاقه و درس چقدر هم‌افزا باشند؛ مثلاً فردی که کامپیوتر می‌خواند و علاقه‌اش هم نزدیک به آن فضاست، می‌تواند هر دو را باهم به پیش ببرد اما اگر این‌ها از هم دور باشند، سخت است؛ شما هم تا یک جایی می‌توانید این مسیر را ادامه دهید و اصلاً عقلانی هم نیست. برای ما که هنوز به مرحله‌ی درآمدزایی نرسیده‌ایم این موضوع شاید خیلی برایمان ملموس نشده است اما اگر وارد فضای کار شویم، این موضوع علاقه و کار خیلی سخت‌تر و حساس‌تر می‌شود اما ادامه دادن علاقه در کنار درس به‌عنوان یک سرگرمی یا یک فعالیت جانبی اثربخش خواهد بود؛ مثلاً ما اساتیدی داریم که در رشته‌ی برق تحصیل کرده‌اند و به ادبیات هم علاقه دارند اما دیگر در زمینه‌ی علاقه نمی‌توان خیلی به مراتب بالا دست پیدا کرد.

حیات کانون هنر و رسانه‌ی شریف چیست؟

صدرا علی بک: این کانون چند وقت پیش تأسیس شد و به‌زودی فعالیت‌هایش را رسمی‌تر آغاز خواهد کرد. کانون هنر و رسانه ان‌شاء‌الله قرار است بستری باشد برای افرادی که کمی دغدغه و علاقه به فضای هنر و رسانه دارند و بستری باشد که بتوانند جدی‌تر کار کنند، هم در بحث‌های آموزشی و هم بحث‌های تولید اثر؛ به نظر من کانون هنر و رسانه می‌تواند فضای خوبی باشد.



اسکار



جایزه‌های آکادمی اسکار جایزه‌هایی برای شایستگی‌های هنری و فنی در صنعت فیلم هستند که توسط آکادمی علوم و هنرهای تصاویر متحرک آمریکا اهدا می‌شوند. این جایزه‌ها به عنوان پراوازه‌ترین و نیک‌نام‌ترین جایزه‌ها در صنعت سرگرمی شناخته می‌شوند و مراسم آن هر ساله در بیش از ۱۰۰ کشور جهان به صورت زنده پخش می‌شود. جایزه‌های آکادمی در بخش رسانه به عنوان قدیمی‌ترین مراسم اهدای جوایز به شمار می‌رود.

جایزه‌های آکادمی به ویژه طی سال‌های اخیر مورد اختلاف و انتقاد بوده‌است. برخی فیلم‌های نامزد دریافت جایزه بهترین فیلم که این عنوان را از دست دادند، در نظر بسیاری از منتقدان و فیلم‌سازان شاهکار هستند. علاوه بر این، بازیگران زن یا مردی که ابتدا در فیلم‌های کم‌دی و سایر ژانرها مطرح شدند، برای این که به طور جدی مورد نظر آکادمی واقع شوند باید در فیلم‌های دراماتیک موفق شوند. همچنین برخی از کارگردانان که به هنرمندی آن‌ها اذعان شده‌است، مانند آلفرد هیچکاک، هرگز جایزه بهترین کارگردان را نبرده‌اند.

در سال ۲۰۱۵ آکادمی اسکار متهم به اعمال تبعیض نژادی شد؛ زیرا تمام نامزدهای اعلام‌شده در شاخه بهترین هنرپیشگی سفیدپوست بودند. از همین رو چند تن از چهره‌های معروف سیاه‌پوست هالیوود مراسم اسکار ۲۰۱۶ را تحریم کردند.

عضویت در آکادمی اسکار تنها از راه دعوت امکان‌پذیر است و تنها محدود به کسانی است که در هنر (بازیگری، نویسندگی و کارگردانی) یا علوم (فیلمبرداری، تدوین و غیره) سرآمد هستند (هر عضو آکادمی اسکار در رشته تخصصی خود حق رای دارد).

سینماگران ایرانی توانسته‌اند ۱۷ بار در رشته‌های گوناگون نامزد جایزه اسکار شوند؛ که از میان آنها اصغر فرهادی برای ۲ فیلم «جدایی نادر از سیمین» و «فروشنده» توانسته برای ۲ بار برنده اسکار بهترین فیلم بین‌المللی شود. همچنین در سال ۱۳۹۷ رایکا زهتابچی توانست اسکار بهترین فیلم مستند کوتاه را از آن خود کند.

برلین



جشنواره فیلم برلین هر ساله به مدت ۱۰ روز در برلین آلمان برگزار می‌شود. این جشنواره هر ساله جایزه خرس طلایی و خرس نقره‌ای را به برگزیدگان بخش اصلی اهدا می‌کند. خرس به عنوان نمادی از شهر برلین شناخته می‌شود. هر ساله تقریباً ۴۰۰ فیلم در بخش‌های مختلف این جشنواره به نمایش درمی‌آید.

جشنواره برلین در سال ۱۹۵۱، در آغاز جنگ سرد، به عنوان نمایشگاه دنیای آزاد ایجاد شد؛ و چون این جشنواره در میان آشفتگی‌های میان جنگ شکل گرفت، تا به امروز جزو سیاسی‌ترین جشنواره‌های بزرگ فیلم در جهان شناخته شده‌است.

سینمای ایران تاکنون موفق به دریافت ۱۴ جایزه و تقدیر در این جشنواره شده‌است. در میان این افتخارات، ۳ خرس طلایی برای فیلم‌های «جدایی نادر از سیمین» به کارگردانی اصغر فرهادی (۱۳۸۹)، «تاکسی» به کارگردانی جعفر پناهی (۱۳۹۳) و «شیطان وجود ندارد» به کارگردانی محمد رسول اف (۱۳۹۹) به چشم می‌خورد.

شوآف سینمایی!

جشنواره‌های فیلم همه ساله با هدف جذب مخاطب، رسانه‌ها و دست‌اندرکاران صنعت فیلم‌سازی برگزار می‌شوند و از این رو، فیلم‌های بخش‌های مختلف در زمان برگزاری جشنواره اکران می‌شوند. اما در مراسم جوایز، هرکس به سینما علاقه‌مند باشد مهم‌ترین فیلم‌ها را می‌شناسد؛ زیرا فیلم‌ها قبلاً در سینماها اکران شده‌اند.

مراسماتی مثل: اسکار، گلدن گلوب و بغتا معتبرترین مراسم جوایز ها در دنیای سینما هستند. همچنین جشنواره‌هایی مانند جشنواره فیلم کن، برلین و ونیز قدیمی‌ترین و معتبرترین جشنواره‌های فیلم هستند. در ادامه به معرفی برخی از این جشنواره‌ها و مراسم‌ها می‌پردازیم. در ادامه، اندکی از مهم‌ترین جشنواره فیلم داخلی یعنی جشنواره فجر می‌گوییم:

کن



جشنواره کن در سال ۱۹۴۶ تأسیس شد. این جشنواره معتبرترین جشنواره اروپایی و یکی از معتبرترین جشنواره‌های جهان است.

فیلم‌هایی که در جشنواره کن نمایش داده می‌شود، کم‌تر در بقیه جشنواره‌ها مورد توجه قرار می‌گیرند و اصولاً فروش زیادی هم در گیشه نخواهند داشت. ولی جایزه جشنواره کن از لحاظ هنری، ارزشی والاتر از سایر جوایز بین‌المللی دارد.

تاریخچه جشنواره فیلم کن به اواخر دهه ۳۰ بازمی‌گردد. زمانی که وزیر آموزش ملی دولت فرانسه با حمایت آمریکا و انگلیس تصمیم گرفت در واکنش به نفوذ دولت‌های فاشیست آلمان و ایتالیا در انتخاب فیلم‌های جشنواره ونیز، جشنواره‌ای سینمایی راه‌اندازی کند.

با وجود آن که ماهیت اصلی شکل‌گیری آن رقابت با جشنواره ونیز بود، اما مقامات این دو فستیوال در توافقی پنهانی پذیرفتند تا برگزاری هر دو فستیوال در سال‌های متمادی را جشن گرفته و گرمی بدارند.

از سال ۱۹۵۵ میلادی نخل طلا به عنوان جایزه اصلی جشنواره کن معرفی شد. هر سال در جشنواره کن دو نخل طلا اهدا می‌شود: یکی برای بهترین فیلم بلند و یکی برای بهترین فیلم کوتاه.

این جشنواره اکنون با بودجه ۲۰ میلیون یورویی که نیمی از آن را وزارت فرهنگ فرانسه و نیمی دیگر را شهر کن تأمین می‌کند، هر ساله به مدت ده روز میزبان سینماگران جهان است و حدود ۲۰۰۰ فیلم بلند سینمایی را از ۱۰۰ کشور جهان برای گزینش مورد بازبینی قرار می‌دهد.

۳ کشور برتری که بیش‌ترین جوایز این جشنواره را از آن خود کرده‌اند به ترتیب آمریکا، فرانسه و ایتالیا هستند. ایران تنها یک بار در سال ۱۳۷۶ توانسته‌است برای فیلم «طعم گیلاس» ساخته عباس کیارستمی برنده جایزه نخل طلا شود. البته با احتساب دیگر جوایز ایران در این جشنواره، مجموع جوایزی که سینمای ایران و سینماگران ایرانی در طول ۷۱ دوره برگزاری کن کسب کرده‌اند به عدد ۳۹ رسیده‌است.

فجر



جشنواره فیلم فجر مهم‌ترین جشنواره سینمایی ایران است که از سال ۱۳۶۱ تاکنون، در میانه بهمن ماه هر سال در تهران برگزار می‌گردد. این جشنواره توسط بنیاد سینمایی فارابی و زیر نظر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار می‌شود. جشنواره فیلم فجر جایگزینی برای جشنواره بین‌المللی فیلم تهران بود که تا پیش از انقلاب با حمایت دفتر مخصوص فرح پهلوی در ایران برگزار می‌شد، و در آن فیلم‌های برگزیده سینمای ایران در کنار آثار سینمای بین‌المللی رقابت می‌کردند. بعد از انقلاب اسلامی ایران، این جشنواره تعطیل شد و بعد از ۴ سال، جشنواره فیلم فجر هم‌زمان با روزهای دهه فجر جایگزین آن شد.

جشنواره فجر تا سال ۱۳۷۴ فقط به تولیدات سالانه سینمای ایران می‌پرداخت؛ اما از آن سال به بعد، جشنواره به صورت بین‌المللی برگزار می‌شود و علاوه بر سینمای ایران در بخش بین‌الملل به بررسی فیلم‌هایی از سینمای جهان می‌پردازد. در سال ۱۳۹۳ بخش بین‌الملل جشنواره جدا شده و به صورت جداگانه برگزار می‌شود.

ابراهیم حاتمی‌کیا برای ۵ بار توانسته سیمرغ بلورین بهترین فیلم را از آن خود کند. همچنین فیلم «آژانس شیشه‌ای» به کارگردانی او با کسب ۹ سیمرغ بلورین در سال ۱۳۷۶، توانست رکورد پرافتخارترین فیلم این جشنواره را از آن خود کند. پرویز پرستویی با کسب ۴ سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد، رکورد دار کسب این افتخار است؛ اما تعداد بازیگران زنی که موفق به کسب بیش‌ترین تعداد سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن شده‌اند (۲ سیمرغ) زیاد است.

ونیز



ونیز قدیمی‌ترین فستیوال فیلم دنیا است و یکی از بزرگ‌ترین جشنواره‌های سینمایی جهان به شمار می‌آید. جشنواره فیلم ونیز نخستین بار در سال ۱۹۳۲ میلادی برگزار شد و در کنار جشنواره‌هایی چون کن و برلین از مهم‌ترین رخدادهای سینمایی اروپا و جهان به شمار می‌آید. این جشنواره در شهر ونیز در کشور ایتالیا برگزار می‌گردد.

جایزه اصلی جشنواره ونیز شیر طلایی نام دارد. همچنین در این جشنواره، جایزه‌ای به نام جایزه انسانیت وجود دارد. این جایزه که مبلغ آن ۵۰ هزار دلار است، به سینماگران و بازیگرانی اهدا می‌شود که خود را وقف فعالیت‌های انسان‌دوستانه می‌کنند. همچنین جایزه جام روباه به بهترین بازیگران زن و مرد اهدا می‌شود.

سینمای ایران در مجموع تاکنون موفق به کسب ۵۷ جایزه از قدیمی‌ترین جشنواره سینمایی جهان شده‌است؛ که ۴۶ جایزه برای فیلم‌های تولید ایران و بزرگداشت سینماگران ایرانی، و ۱۱ جایزه نیز حاصل فیلم‌های غیر ایرانی ساخته سینماگران ایرانی مقیم خارج از کشور بوده‌است.

موفق‌ترین حضور سینمای ایران در ونیز در سال ۱۳۷۸ و در پنجاه و هفتمین دوره این رویداد سینمایی رقم خورد. جعفر پناهی با فیلم «دایره» در بخش مسابقه رسمی حضور داشت و جایزه اصلی شیر طلایی بهترین فیلم جشنواره را برای سینمای ایران به ارمغان آورد.

به تو از دور سلام...

پابوس عشق در سال کرونا

را بین خانواده‌های نیازمند داشت تجربه‌ی خوبی می‌تونست باشه تا من هم در این پویش عظیم سهمی داشته باشم. بعد به رفقای مشهدی هم این خبر رو رساندم تا برای بسته‌بندی و توزیع ارزاق شرکت کنم.

قاب پایانی

از این سفر روحانی تنها یک عکس با صحن و سرای آقا برام باقی موند تا هر بار که بهش نگاه می‌کنم دلتنگیم رو تا سال دیگه با این شعر پنهان کنم:
آدم ای شاه پناهم بده ...

این سفر در قرعه‌کشی در بیاد و حتی کسانی که می‌خواستند برای یک بار هم که شده به دوران دانشجویی خود برگردند و اونو تجربه کنند، در این طرح دلشون را روانه مشهدالرضا کردند.

پویش کریمانه

برای زیارت نیابتی که ثبت نام کردم، به این فکر افتادم که پولی که هر سال برای اردو کنار می‌گذاشتم امسال باید در همین راه خرج بشه. شرایط اقتصادی سخت، شیوع کرونا، تعطیل شدن کسب و کارها و ... همه و همه یک گزینه رو پیشنهاد می‌داد؛ خیریه هیأت الزهرا(س) که سابقه برگزاری سه مرحله از تهیه و توزیع ارزاق



مهدی سخایی

۴ دقیقه

۹۶ مکانیک



اوج دلتنگی

از وقتی وارد دانشگاه شدم، وقتی به آخر سال نزدیک می‌شدیم حس خاصی به همه دست می‌داد؛ از این که کلی درس خوندم و با کم و زیاد تدریس اساتید ساختیم و داره ترم تموم می‌شه، تا این که یه جای خالی برای درددل و خالی کردن ذهن از هر چی خودی و غیر خودی هست. یک جایی دور از این جا؛ پابوس عشق! بین دو ترم که می‌شد برمی‌گشتیم شهرمون تا با خانواده یک دیداری تازه کنیم و هم خداحافظی برای رفتن به پابوسی حضرت رضا(ع). اما امسال بار سفرمون سبک بود و بار دلتنگی و دوری از هم، ذهن و دلمون رو سنگین کرده بود.

بعد منزل

باید یک راهی برای کم کردن از سنگینی بغض گلومون پیدا می‌کردیم. با شرایطی که کرونا به وجود آورده بود همه‌ی برنامه‌های دانشگاه رنگ مجازی به خودشون گرفتند، اما مگه اردو مجازی هم می‌شه؟! هر سال کلی خرج می‌کردیم تا خدمت آقا بریم. امسال نباید این طوری تموم بشه! اگر سفر حقیقی نداریم حداقل سفر روحانی رو باید داشته باشیم. بعد منزل نبود در سفر روحانی ...

زیارت نیابتی

این سفر روحانی با زیارت نیابتی شکل گرفت. هیأت الزهرا(س) که خادمان زیادی در مشهد مقدس داره، واسطه‌ی این امر می‌شه. خیلی‌ها که برای پابوس عشق ۹۹ منتظر بودند تا اسمشون برای

گزارش پابوس عشق

اقلام پویش

ماکارونی، سویا، رب، عدس، برنج، تخم مرغ، گوشت، مرغ



بهمن ماه ۱۳۹۹

مجموع هزینه‌های صورت گرفته برای پویش کریمانه:

۳۸ میلیون تومان

عکس‌های یادگاری تهیه شده:

۵۶ عکس

بسته‌های ارزاق تهیه شده

۲۰۰ بسته

زیارت نیابتی انجام شده:

۵۰۰ نفر



کارهایی که خدا جور می کند

مجتبی زارع

۳ دقیقه

۹۷ مکانیک



+راستشی پوشش کریمانه است که هیئت دانشگاه شریف ...

-بیا، این شماره مسئول اتحادیه مرغان تخم گذاره. یه تماس بگیر و هماهنگی ها رو انجام بده. فردا هم برو تخم مرغ ها رو بگیر.

+عههههه. آقا مرسی. خیلی لطف کردین. خدا خیرتون بده. دم شما گرم.

انگار خدا آن شب فقط گذر ایشان را به آن مغازه انداخته بود که گره کار ما را باز کند، آن هم نه با تخم مرغ قیمت دولتی، با قیمت در مرغداری.

حیف از بالا دستور رسیده که متن طولانی تر نشود و گرنه سایر باب های رحمت الهی را هم برایتان می گفتم. درهای رحمت همیشه به رویتان باز، یا حق.

سرویس «دفتر هیأت» جایی است برای نوشتن از خاطرات مراسم ها، نحوه آشنایی با هیأت، اتفاقات جالب و صحنه های تاثیرگذار، روایت خادمی های خالصانه و... خلاصه هرچه از حال و هوای آن برمی آید.

می توانید صفحات قبلیش را روی کانال مکتوبات هیأت الزهرا (س) مطالعه کنید و برگ بعدی دفتر هیأت را شما بنویسید:

@AzzahraaMaktubat

محدود کننده است و هیچ کاربرد دیگری ندارد.) صاحب مغازه فرد بزرگواری بود که چون می دانست فعالیت دانشجویی و خودجوش است، از تمام روابط و ضوابطش استفاده کرد تا جنس باکیفیت با بهترین قیمت به دستمان برسد. خودش هم حقیقتاً کم نگذاشت و در تمامی اجناسی که به ما فروخت جانب انصاف را رعایت کرد. حالا مانده بود دو چیز، مرغ و تخم مرغ. این دغدغه همیشگی بشر حالا شده بود کابوسی که چگونه امشب و اینجا مرغ و تخم مرغ پیدا کنیم. آخرهای خرید در مغازه فرد مذکور بودیم که فردی وارد مغازه شد و یک سری اقلام سفارش داد و منتظر ماند تا آماده شود. ماهم که مثل مرغ های پرکنده داشتیم بالا و پایین می پریدیم که چگونه ۲۰۰ شانه تخم مرغ برای فردا گیر بیاوریم (البته قیمت آزاد تا شما اراده کنی تخم مرغ موجود است و همه اهل فروش، اما به نرخ مصوب دیگر تخم مرغ نیست، تخم طلاست، کمیاب و در حد نیاز یک خانواده). مشتری دیگری که در مغازه بود، وقتی تقلا می کرد ما را دید، من را کناری کشید و:

- تخم مرغ می خوام؟

+آره والا. هرچی هم می گردیم گیر نمیداد.

- برا چی این همه تخم مرغ می خوام؟

از اوایل هفته افتادیم رد خریدها. با هر لطایف الحیلی که بود سعی داشتیم برای یک کیفیت مشخص بهترین قیمت ممکن را بیابیم. حبوبات، مرغ، تخم مرغ، رب، برنج و ... اقلامی بودند که برای یافتن بهترینشان کل شهر را طی کردیم، آن هم با وانت یکی از بچه ها که جذابیت های خودش را داشت؛ مثلاً حتماً باید قبل کلاچ گرفتن یک نیش گاز بدهی و گرنه وسط بزرگراه هم که باشی پیکان وانتت خاموش می کند و رحمی به حالت ندارد ...

روز قبل از بسته بندی، با آقایان مسئول بسته بودیم که با توجه به قیمت ها برخی اقلام از تهران برسد. اما عصر همان روز از بالا تماس گرفتند که قیمت های تهران خیلی افزایش داشته و ما خودمان هم جمعه صبح فهمیدیم!!! حالا ما ماندیم و یک نصفه روز و دو تن باری که از تهران هیچ وقت به مقصد نرسید و آن وانت کذا برای انجام خریدها در یک بعد از ظهر، آن هم با وجود این طرح جالب محدودیت تردد ...

با هر مکافاتی (بخوانید هیجان) که بود خودمان را به کلی فروش ها رساندیم و از بین مغازه هایی که قبلاً در نور دیده بودیم، یک مغازه را که کمی با کار خیر آشنا تر بود انتخاب کردیم. (جا دارد قبل از ورود به مغازه یادآوری کنم که در هرگونه فعالیت دانشجویی پول تنها یک

این شماره تقدیم به

شهید سید مرتضی آوینی



و نوشته های آوینی در ماهنامه های هنری سوره منتشر و بعدها در کتاب آینه جادو که جلد اول از مجموعه مقالات و نقدهای سینمایی اوست جمع آوری شد.

کار گروه جهاد در جبهه ها ادامه یافت و با شروع عملیات والفجر هشت، شکل کاملاً منسجم و به هم پیوسته ای پیدا کرد. آغاز تهیه های مجموعه ای زیبا و ماندگار روایت فتح که بعد از این عملیات تا پایان جنگ به طور منظم از تلویزیون پخش شد به همان ایام بازمی گردد.

اواخر سال ۱۳۷۰ «موسسه ی فرهنگی روایت فتح» به فرمان مقام معظم رهبری تأسیس شد تا به کار فیلم سازی مستند و سینمایی درباره ی دفاع مقدس بپردازد و تهیه ی مجموعه ی روایت فتح را که بعد از پذیرش قطع نامه رها شده بود ادامه دهد. شهید آوینی و گروه فیلم برداران روایت فتح سفر به مناطق جنگی را از سر گرفتند و طی مدتی کم تر از یک سال، کار تهیه ی شش برنامه از مجموعه ی ده قسمتی «شهری در آسمان» را به پایان رساندند و مقدمات تهیه ی مجموعه های دیگری را درباره ی آبادان، سوسنگرد، هویزه و فکه تدارک دیدند.

شهری در آسمان که به واقعه محاصره، سقوط و بازپس گیری خرمشهر می پرداخت، در ماه های آخر سال ۱۳۷۱ از تلویزیون پخش شد، اما برنامه وی برای تکمیل این مجموعه و ساختن مجموعه های دیگر با شهادتش در روز جمعه بیستم فروردین ۱۳۷۲ در منطقه فکه ناتمام ماند.

شهید سید مرتضی آوینی در شهریور سال ۱۳۲۶ در شهرری متولد شد. پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه، به عنوان دانشجوی معماری وارد دانشکده ی هنرهای زیبای دانشگاه تهران شد.

او از کودکی با هنر انس داشت؛ شعر می سرود، داستان و مقاله می نوشت و نقاشی می کرد. تحصیلات دانشگاهی اش را نیز در رشته ای گذراند که به طبع هنری او سازگار بود، ولی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، معماری را کنار گذاشت و به اقتضای ضرورت های انقلاب به فیلم سازی پرداخت.

شهید آوینی فیلم سازی را در اوایل پیروزی انقلاب با ساختن چند مجموعه درباره ی غائله ی گنبد (مجموعه ی شش روز در ترکمن صحرا)، سیل خوزستان و ظلم خوانین (مجموعه ی مستند خان گزیده ها) آغاز کرد.

مجموعه ی یازده قسمتی «حقیقت» کار بعدی گروه او محسوب می شد که یکی از هدف های آن، ترسیم علل سقوط خرمشهر بود.

وی فعالیت های مطبوعاتی خود را در اواخر سال ۱۳۶۲، هم زمان با مشارکت در جبهه ها و تهیه فیلم های مستند درباره جنگ، با نگارش مقالاتی در ماهنامه ی اعتصام ارگان انجمن اسلامی آغاز کرد.

شهید آوینی در زمان جنگ، در گروه جهاد فعالیت های بسیاری داشت. او در این دوره به سینما، هنر، فرهنگ واحد جهانی و مواجهه آن با مسائل مختلف فکر می کرد. مجموعه تحقیقات و مباحثات

صفحه‌آرا: محمد علی بلندزاده

صاحب امتیاز: هیات الزهرا (س)

سرپرست: صدرا صادقی

سرپرست گروه ویراستاری: امیر حسین فرش‌ستوده

طرح جلد: محمد صالح سپهری

مدیر مسئول: بهنام بالغی

همکاران حیات: نازنین فاطمه اصفهانی - مسلم اکبرزاده - بهنام بالغی - محمدعلی بلندزاده - هدی بهمنی - فاطمه حوراء عظیمی - مریم سادات رضوی - احمد زعفرانی - صدرا صادقی - امیر حسین فرش‌ستوده - مریم محمدی - سیدعلیرضا موسوی‌زاده - سید حسن موسوی گرمزودی

تحریریه این شماره: بهنام بالغی - محمد حیدری - مهدی دادگرپور - مجتبی زارع - محمد مهدی سخایی - حسین سروش - سید پارسا قزوینی

با تشکر از: علی محمد اسماعیلی - محمد جواد تحصیل‌دار - علیرضا چگنی - احمد زعفرانی - امیررضا طالبی - مهدی فخرآبادی - محمد هادی مسماریان

معرفی فیلم

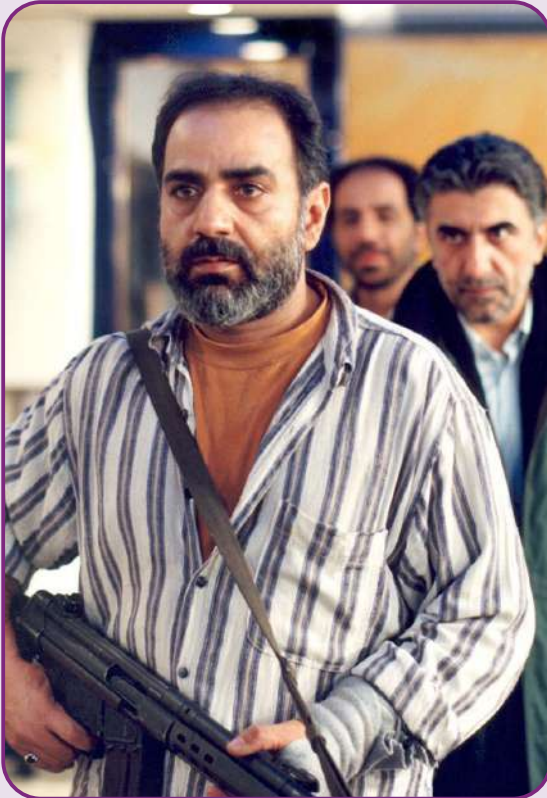
فریاد درد مشترک

سید پارسا قزوینی



۵ دقیقه

۹۸ مکانیک



سال ۱۳۷۶ است. ۸ سال از پایان دفاع مقدس گذشته و چهره ایران دیگر شباهتی به روزهای نخستین انقلاب ندارد. تغییرات فرهنگی از راه رسیده بود. مفاهیم جدیدی مانند اختلاس وارد فرهنگ عامه شده بود. در این اثنا فیلمی سینمای ایران را تغییر داد. ابراهیم حاتمی کیا که از شاگردان آشنی دهنده سینما و انقلاب، شهید آوینی بود یک تنه ژانر جدیدی را در سینمای ایران به وجود آورد. آژانس شیشه‌ای، تیز، منتقد و کوبنده بود. شعارهای عدالتخواهانه حاج کاظم، <دهه‌ات گذشته مربی> <سلحشور لحظاتی تاریخی را در پرده سینما به یادگار گذاشتند. حاتمی کیا بنیان ژانری را گذاشت که این روزها آن را ترکیبی از سیاسی و اجتماعی می‌دانند، ژانری که شاید بتوانیم آن را عدالت‌خواه بنامیم. ژانری که با وجود موفقیت بی‌نظیر آژانس شیشه‌ای مدت‌ها به فراموشی سپرده شد. از آن روزها بیش از ۲۰ سال گذشت. محتوای جنجالی، توقیف، سیاست، آژانس شیشه‌ای جدید، همه و همه کافی بود تا رضا زهتابچیان با <دیدن این فیلم جرم است> یک شبه بیاید در صدر اخبار سینمایی ایران. دیدن این فیلم جرم است با استفاده هوشمندانه از المان‌های استفاده شده در آژانس شیشه‌ای و ترکیب آن با وضعیت فعلی جامعه فیلمی تماشایی است. داستان ساده است. امیر (با بازی مهدی زمین‌پرداز) که از فرماندگان پایگاه بسیجی در تهران است جوانی انقلابی است که از دادش بی‌عدالتی‌ها، آفازاده‌ها و ... بلند شده. همسرش هانیه (با بازی لیندا کیانی) توسط مردی مسن، گردن کلفت و تبعه انگلیس مورد تعرض قرار می‌گیرد و فرزندش را از دست می‌دهد. همین اتفاق مشوق امیر برای گروگان گرفتن آن مرد می‌شود. این بار هم دعوا دو طرف دارد. عده‌ای مانند امیر که از بی‌عدالتی‌ها خسته شدند و عده‌ای هم برای مصلحت و بهانه ندادن به دست معاندین سعی می‌کنند امیر را از تصمیمش منصرف کنند. دیدن این فیلم جرم است، پر است از کنایه‌های ریز و درشت به مسئولین، از رفتارشان در برابر تعرض به نوجوان‌های ایرانی در عربستان، از به قول آن کاسه‌لیسی کردنشان از غرب و ...، پر است از لحظه‌هایی که می‌خواهید بی‌خیال جمعیت سینما شوید و سینما را با صدای دستانتان پر کنید. دیدن این فیلم جرم است حرف جدیدی ندارد، همان حرف‌های آژانس شیشه‌ایست، حرف‌هایی که گویا از بس شنیده نشده‌اند باید دوباره بیان شوند. حال پس از دو سال توقیف در حال اکران است. سینماهایی که خالی است و شاید بهترین فرصت برای اکران فیلمی است که نه می‌خواهند دیده شود و نه از آن صحبت شود. گویا نه تنها دیدن این فیلم جرم است بلکه نوشتن درباره این فیلم نیز جرم است! دیدن این فیلم جرم است نام عدالتخواهی را دوباره در عرصه سینما طنین انداز کرد، سینمای بی‌دغدغه امروز ایران که فرسنگ‌ها از واقعیات جامعه فاصله دارد. پس از آن آفازاده را سازمان اوج ساخت و مصلحت را هم حوزه هنری روانه جشنواره فجر کرد. با برخاستن نوای عدالتخواهی از گوشه و کنار کشور و ظهور سازمان‌هایی با بودجه‌های نسبتاً کلان مانند سازمان اوج به نظر می‌رسد باید شاهد ساخت فیلم‌های جسور، عدالت‌خواهانه و تیز و کوبنده باشیم.